

برخورد نقش‌ها در خاورمیانه و تنش

در روابط آمریکا و ترکیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۳

ولی گل محمدی*

چکیده

این مقاله به دنبال فهم نظام‌مند چرایی تنش در روابط آمریکا و ترکیه، از طریق ایجاد رابطه معنادار بین تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل و تغییر در روابط هژمون در حال افول با یک قدرت منطقه‌ای در حال ظهور در خاورمیانه است. فرضیه مقاله این است که بی‌ثباتی در روابط آمریکا و ترکیه خروجی گذار از نظم آمریکایی پساجنگ سرد به بی‌نظمی پساآمریکایی در ژئوپلیتیک خاورمیانه است. در واقع، تحول در موازنه قدرت بین‌المللی موجب تغییر در برداشت رهبران ایالات متحده از نقش خاورمیانه‌ای آمریکا و کاهش تعهدات راهبردی آن در شکل‌دهی به نظم ژئوپلیتیکی این منطقه شده است. تغییر در نقش خاورمیانه‌ای آمریکا موجب تغییر در برداشت آنکارا از نقش خاورمیانه‌ای ترکیه و پیگیری راهبردهای مستقل از متحدان غربی برای بازتعریف جایگاه خود به عنوان قدرت منطقه‌ای نظم‌ساز شده است. بنابراین، برخورد نقش‌های خاورمیانه‌ای دو متحد سنتی در وضعیت گذار نظام بین‌الملل می‌تواند منطق تنش و بی‌ثباتی در روابط آمریکا و ترکیه را تبیین کند. نظریه نقش، چارچوب نظری مقاله است که بر اساس آن تغییر نقش قدرت خارجی در یک منطقه منجر به ساختار اجتماعی متفاوت در نظم ژئوپلیتیکی آن منطقه و در نتیجه تغییر و تطبیق در نقش قدرت‌های منطقه‌ای می‌شود.

واژگان کلیدی: آمریکا، ترکیه، خاورمیانه، نظام بین‌الملل، نظریه نقش.

مقدمه

در سال‌های اخیر، پیوندهای راهبردی در روابط آمریکا و ترکیه در غیاب هم‌گرایی منافع استراتژیک به تدریج سست شده است. به گونه‌ای که دو متحد سنتی به دنبال بازاندیشی در رویکرد خود در خصوص تداوم شراکت راهبردی با یکدیگر بوده‌اند. بعد از جنگ جهانی دوم، ترکیه در چارچوب ابتکارات امنیتی-نظامی غرب، به متحد راهبردی آمریکا تبدیل شد. وضعیتی که از آن به‌عنوان «شراکت راهبردی»^۱ یاد می‌شود. در طول جنگ سرد، همکاری‌های نزدیک امنیتی دو کشور نقش بسزایی در مهار گسترش کمونیسم و تهدیدات شوروی در جبهه شرقی ناتو داشته است. تهدیدی وجودی که به‌رغم اختلافات مختلف همواره به شراکت راهبردی بین دو کشور تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شکل داده است. با وجود این، اتحاد راهبردی گذشته بین واشنگتن و آنکارا ضرورتاً شراکت آنها در آینده را تضمین نمی‌کرد.

همه ماجرا از پایان جنگ سرد و به دنبال از بین رفتن تهدید مشترک امنیتی بین دو متحد راهبردی شروع شده است. ترکیه بعد از فروپاشی شوروی دچار بحران نقش‌آفرینی راهبردی برای غرب و به‌ویژه آمریکا شد. الزامات گذار از نظم دو قطبی به یک نظم تک‌قطبی به سیادت آمریکا، رهبران ترکیه را مجبور به بازبانی جایگاه راهبردی سنتی خود در سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا می‌کرد. در دهه ۱۹۹۰، اتاق فکر واشنگتن بر این باور بود که ترکیه می‌تواند الگوی مطلوبی برای تسریع در فرایند دمکراتیزاسیون و توسعه اقتصادی جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی باشد تا دوباره به دامن ساختارهای روسی باز نگردند. از سوی دیگر، توسعه روابط امنیتی ترکیه با اسرائیل این برداشت را میان استراتژیست‌های آمریکایی به وجود آورد که اتحاد راهبردی سه‌گانه «آمریکا، ترکیه و اسرائیل» می‌تواند به نظم در حال ظهور امنیتی در شرق مدیترانه و شامات شکل دهد. همچنین مساعی جمیله ترکیه با اعراب و اسرائیل در دوره حزب عدالت و توسعه، آمریکایی‌ها را بر این باور واداشت که ترکیه می‌تواند پیشرو و متولی صلح و ثبات منطقه‌ای آمریکایی در خاورمیانه باشد. اضافه کنیم که در دوره بوش پسر، ترکیه به‌عنوان

«مدل» اصلی پیش‌برنده پروژه لیبرال دموکراسی آمریکایی در منطقه به‌منظور تقابل با گسترش بنیادگرایی اسلامی در جهان اسلام مورد شناسایی واقع شده بود (Cook, 2018: 9).

با وجود این، دولت اوباما خط بطلانی بر این ایده به‌ویژه بعد از وقوع انقلاب‌های عربی (۲۰۱۱) کشید. مشاوران راهبردی کاخ سفید تقریباً به این نتیجه رسیده‌اند که برخلاف نگرش راهبردی گذشته آنها، ترکیه قادر یا مایل به گسترش نفوذ ساختاری در آسیای مرکزی، بر عهده گرفتن نقش رهبری در خاورمیانه، گسترش صلح و دموکراسی آمریکایی در منطقه و نقش‌آفرینی سازنده به‌عنوان یک مدل سیاسی مطلوب در تحولات جهان اسلام در جهت منافع و اهداف راهبردی آمریکا نبوده است (Haass, August 2018). در نقطه مقابل، نخبگان اسلام‌گرای دولت عدالت و توسعه به رهبری رئیس‌جمهور اردوغان با ارتقای جایگاه مادی و گفت‌وگویی ترکیه، به‌دنبال بازتعریف نقش و موقعیت راهبردی خود در معادلات منطقه‌ای و دستورکارهای بین‌المللی بوده‌اند. تلقی از نقش ترکیه به‌عنوان یک قدرت در حال ظهور منطقه‌ای با آمال‌های جهانی از سوی رهبران تجدیدنظرطلب ترکیه در حالی به اولویت‌های راهبردی این کشور شکل می‌داد که نفوذ و هژمونی آمریکا در عرصه بین‌المللی و به‌ویژه معادلات در حال تغییر خاورمیانه روندی نزولی طی می‌کرد.

با فرسایش هژمونی جهانی و خاورمیانه‌ای آمریکا، تنش در روابط واشنگتن و آنکارا به‌ویژه بعد از انقلاب‌های عربی (۲۰۱۱)، نشان می‌دهد که در ماهیت روابط راهبردی دو متحد سنتی که در متن جنگ سرد و فضای تک‌قطبی دهه ۱۹۹۰ شکل رفته بود، بازاندیشی شده است. فرض محوری بسیاری از تحلیلگران آمریکایی نزدیک به کاخ سفید این است که: در حالی که آنکارا اسماً به‌عنوان یک متحد ناتویی در جرگه اتحاد امنیتی غرب باقی مانده است، اما دیگر شریک راهبردی آمریکا نیست و همکاری امنیتی دو کشور بسیار محدود و مشروط به محیط استراتژیک خاصی است (Singh and Jeffrey, 2018; Hass, 2018). در نقطه مقابل، اتاق فکر رئیس‌جمهور اردوغان نیز تقریباً به این برداشت رسیده است که ترکیه به‌عنوان یک بازیگر مستقل دیگر از جایگاه راهبردی در سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا برخوردار نیست (Aybet, July 2018). از این‌رو، رهبران ترکیه به‌منظور تثبیت موقعیت راهبردی خود در منطقه، آینده خود را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای در تحولات مناطق مجاور به‌ویژه خاورمیانه و شمال آفریقا می‌بینند که نیازمند

بازیگری نسبتاً مستقل از متحدان غربی است. در این میان، واقعیت‌های تغییر در مناسبات قدرت بین‌المللی و اقتضانات تحول در محیط راهبردی خاورمیانه به عاملی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به منطق تغییر و تداوم در روابط معاصر آمریکا و ترکیه تبدیل شده است.

مقاله حاضر با نگاهی فراتر از تحولات روزمره به روابط دو متحد سنتی، به‌دنبال ارائه یک تصویر بزرگ‌تر از چرایی تنش و بی‌ثباتی در روابط آمریکا و ترکیه است. از این‌رو، فهم نظام‌مند فراز و نشیب‌های روابط معاصر آمریکا و ترکیه و تبیین متغیرهای تأثیرگذار در شکل‌دهی به روابط دو کشور به‌ویژه در ژئوپلیتیک در حال تغییر خاورمیانه نیازمند نگاهی کلان به واقعیت‌های ساختاری نظام بین‌الملل و تحول در جایگاه و نقش جهانی و منطقه‌ای دو کشور در توزیع قدرت بین‌المللی است. در پاسخ به سؤال اصلی پژوهش؛ چرایی تنش در روابط کنونی آمریکا و ترکیه و ناتوانی آنها از احیای شراکت راهبردی تجربه‌شده در فضای جنگ سرد و دهه ۱۹۹۰، مقاله این ایده را مطرح می‌کند که بحران و بی‌ثباتی در روابط آمریکا و ترکیه خروجی گذار از یک نظم آمریکایی پسا جنگ سرد به یک بی‌نظمی پسا‌آمریکایی در ژئوپلیتیک خاورمیانه است. در واقع وضعیت به‌وجودآمده در روابط دو کشور ناشی از واگرایی یا برخورد منافع راهبردی یک قدرت در حال ظهور با جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای و یک ابرقدرت جهانی با منافع گسترده در محیط راهبردی خاورمیانه که نفوذ بین‌المللی آن در حال افول است، می‌باشد. وضعیتی که ناظر بر تغییر نقش و جایگاه خاورمیانه‌ای ترکیه و آمریکا در یک نظام بین‌الملل در حال گذار است. مقاله با بهره‌گیری از مفروضه‌های نظریه نقش، ابتدا به تحول در نقش خاورمیانه‌ای آمریکا و ترکیه می‌پردازد سپس فراز و نشیب‌های روابط دو کشور در جهان پسا‌آمریکایی را براساس ایده اصلی مقاله به آزمون می‌گذارد.

الف. نظریه «نقش» در روابط بین‌الملل

مقاله حاضر از مفروضه‌های نظریه نقش^۱ در فهم نظام‌مند روابط متحول آمریکا و ترکیه در خاورمیانه بهره‌برداری می‌کند. نظریه نقش در سال‌های اخیر توجه بسیاری از پژوهشگران

۱. Role theory

مطالعات روابط بین‌الملل و به‌ویژه تحلیل سیاست خارجی^۱ را به خود جلب کرده است. دغدغه محوری نظریه نقش در روابط بین‌الملل پاسخ به این پرسش چندوجهی است که یک دولت-ملت چه برداشتی از خود، نقش و جایگاه خود در نظام بین‌الملل دارد و این برداشت چگونه به رفتار سیاست خارجی آن شکل می‌دهد (Smith, Hafield and Dunne, 2012). در واقع، اینکه دولت‌های مختلف بر چه اساسی رفتارهای متفاوتی در عرصه بین‌المللی اتخاذ می‌کنند، نقطه تمرکز نظریه‌پردازی پژوهشگران نظریه نقش است. شاید بتوان کالوی هالستی (۱۹۷۰) را به‌عنوان اولین نظریه‌پردازی قلمداد کرد که نظریه نقش را با طرح چارچوب مفهومی «برداشت از نقش ملی»^۲ وارد مطالعات روابط بین‌الملل کرده است.

از نگاه هالستی، دولت‌ها بر اساس تعریفی که از نقش ملی و برداشتی که از جایگاه بین‌المللی خود دارند، رفتار سیاست خارجی خود را تنظیم می‌کنند. برداشت از نقش ملی در واقع به‌معنای درک کنشگر از جایگاه «خود» در مقابل «دیگری» است. از این رو، برداشت‌های متفاوت از نقش ملی در میان کنشگرها ذاتاً مناقشه‌انگیز است. زیرا نقش‌ها و رفتارهایی که بر اساس آن اعمال می‌شود ارتباط مستقیمی با نقش‌های کنشگران دیگر دارد. در چنین متنی، هر کنشگری مجموعه‌ای از «برداشت از نقش ملی» دارد که بخشی از آن را «انتظارات از نقش خود» و بخشی را «انتظارات نقش از دیگری» تشکیل می‌دهد. انتظارات از نقش نیز متأثر از دو منبع سیاست داخلی و نظام بین‌الملل است (Holsti, 1970: 245-261). مفهوم «جایگاه نقش» از دیگر مفروضه‌های تأثیرگذار در برداشت از نقش ملی یک کنشگر است. این مفهوم به معنای فرایند استنباط نقش توسط کنشگر درخصوص با نقشی است که در یک محیط یا وضعیت خاص باید بازی کند (Holsti, 1970: 274). اینکه ترکیه بعد از انقلاب‌های عربی نقش ملی خود را به‌عنوان «رهبر جهان اسلام» تعریف می‌کند و به‌دنبال جایگاه «هژمونی» در ژئوپلیتیک خاورمیانه است، تأثیر مستقیمی در تنش‌آمیز شدن روابط آن با عربستان سعودی دارد که خود داعیه‌دار چنین نقشی است.

۱. Foreign policy analysis (FPA)

۲. National Role Conception

در سال‌های اخیر، به موازات تحول در ساختارها، واقعیت‌ها و ماهیت روابط واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل، نظریه نقش نیز تکامل پیدا کرده و رویکردهای جدیدی در این حوزه نظری مطرح شده است. رویکردهای نوین به نظریه نقش ناظر بر مطالعه چگونگی تأثیر تغییرات سطوح جهانی بر دینامیزم‌های منطقه‌ای همکاری و مناقشه است. دیدگاهی که با وارد کردن مفهوم «کنش متقابل نقش»^۱ در تحلیل سیاست خارجی به دنبال تئوریزه کردن روابط یک کنشگر خارجی با یک کنشگر منطقه‌ای در یک محیط راهبردی خاص است. اینکه برداشت تغییر از نقش و جایگاه یک قدرت خارجی از سوی یک قدرت منطقه‌ای به تغییر در برداشت آن از نقش خود و در نتیجه رفتار سیاست خارجی آن منجر می‌شود (Darwich, 2018: 23). به عبارتی دیگر، تغییر در برداشت یک قدرت بزرگ از نقش خود در زیر-سیستم‌های منطقه‌ای منجر به تغییر ساختار اجتماعی و ژئوپلیتیکی آن منطقه و در نتیجه تغییر در برداشت نقش بازیگران منطقه‌ای و رفتار آنها می‌شود. در این چارچوب، برداشت از نقش ملی بازتابی از نظم اجتماعی است که دولت‌ها در آن زیست می‌کنند. دولت‌ها در یک ساختار اجتماعی عمل می‌کنند و نقش‌های خاصی در بستر آن برعهده می‌گیرند. تغییر در نقش یک کنشگر کلیدی در چنین ساختاری، واکنش سایر کنشگران را از طریق تطبیق یک نقش جدید بر می‌انگیزد (Barnett and Adler, 1998).

هرچند نظریه‌های مختلفی روابط کنشگران خارجی و مناطق و همچنین تأثیر تحولات ساختاری بر سازوکارهای روابط بازیگران داخلی و خارجی یک منطقه را تئوریزه کرده‌اند، مقاله پیش‌رو از رویکرد تلفیقی نظریه نقش بهره‌برداری می‌کند. بر این اساس، چارچوب مفهومی مقاله حاضر این ایده تلفیقی نظریه نقش را به آزمون خواهد گذاشت که تغییر نقش قدرت خارجی در یک منطقه منجر به ساختار اجتماعی متفاوت در نظم ژئوپلیتیکی آن منطقه و در نتیجه تغییر و تطبیق در نقش قدرت‌های منطقه‌ای می‌شود. به عبارت عینی‌تر، تغییر در نقش خاورمیانه‌ای آمریکا از یک «قدرت هژمون» در یک نظم تک قطبی به یک کنشگر «موازنه‌گر از دور»^۲ در یک فضای چندقطبی، منجر به شکل‌گیری خلاء قدرت و نفوذ در منطقه، تغییر در الگوی دوستی و دشمنی و در نتیجه تغییر در نقش ترکیه از یک بازیگر «میانجی‌گر» و «ضامن صلح آمریکایی» به یک

۱. Interactionist role

۲. Offshore-balancer

«کنشگر مستقل نظم‌ساز» در خاورمیانه شده است. در چنین متنی، اصطکاک و برخورد نقش‌های جدید دو متحد سنتی می‌تواند منطق بحران و بی‌ثباتی در روابط آمریکا و ترکیه را تئوریزه کند.

ب. گذار در نظام بین‌الملل و تحول در نقش خاورمیانه‌ای آمریکا

بحران هژمونی، روند و واقعیت تعیین‌کننده‌ای در سیاست بین‌الملل امروزی است. افول تدریجی نفوذ هژمونیک آمریکا بیش از هر منطقه‌ای در نظام بین‌الملل، خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داده است. بر اساس نفوذ هژمونیک آمریکا، نظم ایستای این منطقه مبتنی بر سه رکن مرتبط به یکدیگر بود: تضمین امنیت اسرائیل، تأمین منافع کمپانی‌ها و صنایع نفتی و حفظ وضع موجود (Aras, 2013: 407). کاهش نقش آمریکا در مدیریت و کنترل تحولات خاورمیانه موجب افزایش فضای کنشگری بازیگران منطقه‌ای و نتیجتاً تغییر در وضع موجودی شد که توسط نظم هژمونیک پایه‌ریزی شده بود. انقلاب‌های عربی نشان داد که هیچ‌یک از قدرت‌های خارجی به‌ویژه آمریکا قادر به کنترل تحولات نیستند. خاورمیانه و شمال آفریقا در نبود یک نظم هژمونیک با عدم قطعیت و بی‌ثباتی بی‌سابقه‌ای مواجه شده است که به‌رغم افزایش استقلال عمل و حوزه نفوذ بازیگران منطقه‌ای، دورنمای مشخصی درخصوص نظم منطقه‌ای در حال ظهور وجود ندارد. وضعیتی که مهم‌ترین مشخصه آن تداوم بی‌نظمی، مناقشه قدرت بین بازیگران منطقه‌ای و مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای در ژئوپلیتیک در حال تغییر خاورمیانه است.

با پایان جنگ سرد و ظهور یک نظم تک‌قطبی به سیادت آمریکا، برداشت رهبران آمریکا از نقش ملی خود در خاورمیانه به‌عنوان یک «قدرت هژمون» بود. در یک منطقه‌ای که سیستم چندقطبی آن ناظر بر ناتوانی سلطه منطقه‌ای هریک از کنشگران کلیدی آن است، ایالات متحده در قامت یک هژمون نقش «حافظ صلح و امنیت»، «اعتلاگر دموکراسی» و «میانجی‌گر در مناقشه اعراب و اسرائیل» را بازی می‌کرد. در راستای این نقش‌ها، آمریکا از طریق مداخلات مستقیم نظامی و ایجاد اتحاد امنیتی به‌دنبال حفظ موازنه بین قدرت‌های منطقه‌ای و جلوگیری از دستیابی بازیگران منطقه به موقعیت هژمونی بود. نقش‌های اتخاذ شده از سوی آمریکا در منطقه متأثر از برداشتی بود که رهبران آن از جایگاه ایالات متحده در خاورمیانه داشتند و این نقش‌آفرینی با ایجاد ساختارهای اجتماعی نقش‌پذیری سایر کنشگران منطقه، به برداشت قدرت‌های

خاورمیانه‌ای از نقش خود و جایگاه آمریکا در منطقه شکل می‌داد (Darwich, 2018: 25). اقدام دولت بوش در حمله نظامی به عراق (۲۰۰۳) تصمیم به افزایش نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان و تأمین امنیت رژیم‌های متحد عربی از طریق مداخلات مستقیم نظامی در راستای ایفای نقش هژمونی در یک فضای تک‌قطبی آمریکایی بود.

در دوره دولت اوباما، برداشت جدیدی از نقش آمریکا در خاورمیانه شکل گرفت. نقش جدید، آمریکا را به سمت عدم مداخله مستقیم و احاله مسئولیت به متحدان منطقه‌ای در معادلات خاورمیانه سوق می‌داد. هزینه‌های سنگین جنگ عراق (۲۰۰۳) هزینه‌های مداخله در جنگ لیبی در سال ۲۰۱۱، ترس از متحمل شدن هزینه‌های مناقشه بین کنشگران منطقه‌ای، درگیری در جنگ‌های داخلی بی‌پایان خاورمیانه و افزایش اهمیت استراتژیک آسیا، از جمله مهم‌ترین عواملی هستند که موجب تغییر در برداشت رهبران آمریکا از نقش و جایگاه خاورمیانه‌ای‌شان شد. این تغییر متأثر از مانیفست دکترین اوباما بود که معتقد بود مسائل و بحران‌های خاورمیانه راه‌حل آمریکایی نداشته و اصولاً قابلیت اصلاح و مدیریت از بیرون ندارد و باید توسط بازیگران خود منطقه حل و فصل شود. علاوه بر این، دکترین اوباما بر این ایده تأکید می‌کرد که آمریکا نباید به‌تنهایی تمامی هزینه‌های مناقشات در خاورمیانه را متحمل شود و از این‌رو، سایر قدرت‌های خارجی مانند کشورهای اروپایی، هند و چین نیز باید درگیر معادلات شوند (Goldberg, April 2016).

اساساً دولت اوباما تمرکز اصلی سیاست خارجی آمریکا را در آسیا می‌دید، توجه به اروپا را لازم نمی‌دانست و معتقد بود که خاورمیانه جایی است که باید از آن فاصله گرفت و باتوجه به انقلاب انرژی در آمریکا، خاورمیانه دیگر اهمیت استراتژیکی برای آمریکا نخواهد داشت (سریع‌القلم، ۱۳۹۵: ۱۰۹). جهان‌بینی اوباما و دکترین او درخصوص نظام بین‌الملل باعث شد که دیدگاه‌ها و محاسبات قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای به‌ویژه در خاورمیانه به‌گونه دیگری شکل بگیرد که ناظر بر بازتعریف نقش و جایگاه راهبردی آنها در عرصه جهانی و منطقه‌ای است. به عبارتی دیگر، تغییر در نقش و جایگاه خاورمیانه‌ای آمریکا در سطحی کلان‌تر متأثر از تغییر در موازنه قدرت جهانی و گذار نظام بین‌الملل به یک وضعیت چندقطبی است. در مجموع، میراث دولت اوباما در سیاست منطقه‌ای آمریکا ژئوپلیتیک جدیدی را در خاورمیانه بنیان گذاشت. چنین برداشت جدیدی از نقش آمریکا تأثیر زیادی در عدم مداخله

مستقیم ایالات متحده و رفتارهای متفاوت آن در تحولات پس‌انقلاب‌های عربی داشت. اینکه واشنگتن از مهم‌ترین متحدان منطقه‌ای خود مانند حسنی مبارک در انقلاب ۲۰۱۱ مصر حمایت نکرد یا اقدامات تعیین‌کننده‌ای در تحولات سوریه نداشت، نشان از نقش جدیدی بود که آمریکا برای خود در خاورمیانه تعریف کرده بود. ایالات متحده به‌ویژه بعد از بحران مالی جهانی (۲۰۰۸) و انقلاب‌های عربی ۲۰۱۱، به تدریج نقش «موازنه‌گر از دور» را در خاورمیانه بر عهده گرفته است که مهم‌ترین مشخصه آن عدم درگیری مستقیم در معادلات منطقه‌ای، پرهیز از پرداختن هزینه‌های نظم‌سازی امنیتی در خاورمیانه و احاله مسئولیت^۱ کنشگری به متحدان منطقه‌ای به‌ویژه اسرائیل و محور عربستان سعودی است (Cooper et al, 2014). حتی با روی کار آمدن دولت جدید در آمریکا، جهان‌بینی دولت اوباما تا حدودی در شکل‌دهی به رفتار خاورمیانه‌ای آمریکا تعیین‌کننده است.

در حالی که بسیاری بر این باور هستند که دولت ترامپ راهبرد مشخصی در خاورمیانه دنبال نمی‌کند، اما به نظر می‌رسد که در سطح راهبردی سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ تداوم دکترین اوباما نیست. با وجود اینکه هر دو دولت به دنبال کاهش سطح کنشگری و مداخله در امور خاورمیانه هستند، اما ترامپ برخلاف اوباما که دنبال موازنه‌گری و حل و فصل مناقشات منطقه‌ای با وارد کردن ایران بود، ترامپ سعی در ایجاد صف‌بندی راهبردی از طریق حمایت از اسرائیل و عربستان سعودی در مقابل ایران دارد. تفاوت دیگر این است که برداشت دولت ترامپ از نقش آمریکا مبتنی بر منافع صرف ملی ایالات متحده است. دولت ترامپ با کاهش تعهدات بین‌المللی و منطقه‌ای آمریکا به دنبال بیشینه‌سازی نفوذ و پیشبرد قدرت اول آمریکا یا «اول آمریکا است»^۲ و بیشتر دولت‌های منطقه به‌عنوان ابزاری در نظر گرفته می‌شوند که بتوانند بیشترین سود و منافع مادی و مالی را به سیستم اقتصادی ایالات متحده تزریق نمایند (موسوی شفقانی و منفرد، ۱۳۹۸). بنابراین، متحدی که نتواند منافع راهبردی ایالات متحده در خاورمیانه را تأمین کند، جایگاهی در سیاست‌های منطقه‌ای دولت ترامپ و تقسیم نقش‌های راهبردی نخواهد داشت.

۱. Buck-Passing

۳. America is First

به موازات تحول در محیط بین‌المللی به‌ویژه تحولات بعد از بحران مالی جهانی ۲۰۰۸، ژئوپلیتیک خاورمیانه در حال گذار از یک نظم آمریکایی پساجنگ سرد به یک بی‌نظمی پس‌آمریکایی است. وضعیتی که در دوره پسانقلاب‌های عربی (۲۰۱۱) قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای را به نقش‌آفرینی فعال در سیاست درحال تغییر منطقه‌ای ترغیب می‌کند. در این میان، ظهور یک نظم چند قطبی در سطح جهانی، روسیه و تا حدودی چین را وارد بازی بزرگ خاورمیانه کرده است که بیش از پیش وضعیت منطقه را پیچیده‌تر کرده و به این معنی است که معادلات خاورمیانه دیگر بر اساس یکجانبه‌گرایی آمریکا تعیین و تکلیف نمی‌شود. تحولات بعد از انقلاب‌های عربی نشان می‌دهد که عصر آمریکایی در خاورمیانه به پایان رسیده است و دولت‌های منطقه، با افول نفوذ منطقه‌ای آمریکا، دیگر به آن به‌عنوان تأمین‌کننده نظم و امنیت نگاه نمی‌کنند (Valbjørn, 2018: 18). در چنین وضعیتی هریک از قدرت‌های منطقه‌ای با بازتعریف نقش و جایگاه راهبردی خود در خاورمیانه که زمانی بر اساس اولویت‌های واشنگتن تنظیم می‌شد، به‌دنبال شکل‌دهی به نظم ژئوپلیتیکی منطقه براساس منافع و ابتکارات راهبردی خودشان هستند. وضعیتی که خروجی آن امنیتی شدن رفتار کنشگران منطقه‌ای و در نتیجه تشدید آشوب و تداوم بی‌نظمی در خاورمیانه است.

ج. تحول در نقش و جایگاه خاورمیانه‌ای ترکیه؛ به سوی استقلال استراتژیک

ابتدا نگاهی به برداشت‌های مختلف از نقش ملی ترکیه در خاورمیانه پساجنگ سرد بندازیم که ارتباط مستقیمی با تحولات ساختاری به‌ویژه نقش خاورمیانه‌ای آمریکا و پویایی‌های سیاست داخلی ترکیه دارد. با فروپاشی شوروی، ساختار نظام بین‌الملل در حال گذار از یک نظم دو قطبی به هژمونی مسلط آمریکایی بود که نه تنها ترکیه بلکه بسیاری از دولت‌های دیگر مجبور به تطابق اولویت‌های سیاست خارجی خود بر اساس الزامات نظم تک قطبی بودند. ترکیه به‌واسطه موقعیت ژئوپلیتیکی منحصربه‌فرد خود بیش از سایر کشورها تحت تأثیر چنین فضای ابهام‌آلودی بود که نیاز به تعریف جدیدی از نقش و جایگاه راهبردی خود در دوره پساجنگ سرد داشت. برنامه‌های اصلاحات اقتصادی دولت تورگوت اوزال و نیاز به کمک‌های مالی آمریکا، برداشت

تهدید از رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه، حضور مؤثر نظامیان در هرم قدرت ترکیه و همچنین تلاش برای شروع فرایند عضویت در اتحادیه اروپا به‌طور اجتناب‌ناپذیری ترکیه را به سمت ابتکارات خاورمیانه‌ای آمریکا سوق می‌داد (گل‌محمدی، ۱۳۹۸: ۱۰۵-۱۰۹).

هرچند ترکیه جایگاه راهبردی در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا پیدا کرده بود، اما استقلال عمل استراتژیک آن به‌شدت محدود شده بود. تصمیم دولت اوزال به شرکت نظامی ترکیه در جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۱) یا عقب‌نشینی نسبی ترکیه از مواضع حقوقی-سیاسی خود در قبرس، متأثر از ترجیحات امنیتی آمریکا بود که به‌طور جالب توجهی به کنشگری و نقش‌آفرینی منطقه‌ای ترکیه شکل می‌داد (Altunisik and Martin, 2011: 573-77). بر این اساس، ترکیه در این دوره نقش «همکار زیرسیستم منطقه‌ای» و «مدافع صلح و ثبات منطقه‌ای» را بازی می‌کرد که به‌شدت متأسی از کنشگری بلامنزاع خاورمیانه‌ای آمریکا بود. به‌قدرت‌رسیدن نخبگان اسلام‌گرای حزب عدالت و توسعه در ترکیه (۲۰۰۲) با برداشتی نوین از سیاست و حکومت در این کشور و بهبود جایگاه این کشور برای گسترش لیبرال دموکراسی غرب در منطقه طبیعتاً برداشت از نقش ملی ترکیه را متحول می‌ساخت. در دو دوره اول حکومت حزب عدالت و توسعه (۲۰۰۲-۲۰۱۰)، ترکیه با اتخاذ رویکردی غرب‌گرایانه از یک سو به‌دنبال عضویت در اتحادیه اروپا و شناسایی خود به‌عنوان یک دولت اروپایی بود و از طرف دیگر نقش خود را در راستای گسترش ارزش‌های غربی در مناطق مجاور از جمله خاورمیانه، قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی تعریف کرده بود.

در این دوره، سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه بدون تردید ماهیتی اروپا-محور داشت. بخشی از این نقش‌آفرینی ناظر بر تلاش رهبران محافظه‌کار ترکیه برای تأمین امنیت ترانزیت انرژی به بازارهای اروپا، توسعه بازارهای صادراتی، واردکردن این کشور به جرگه بیست اقتصاد برتر دنیا (جی ۲۰) و برداشت از نقش ملی به‌عنوان یک «دولت تجارت‌پیشه» و «قطب انرژی» در اقتصاد جهانی بود (Kirisci, 2012: 9-13). بخشی دیگر متأسی از پیشینه ایدئولوژیک رهبران اسلام‌گرا برای نقش‌آفرینی فعال در تحولات جهان اسلام است که پیش‌شرط آن عادی‌سازی روابط با کشورهای منطقه و ارائه یک تصویر مترقی از ترکیه با ابزارهای قدرت نرم نزد افکار عمومی جهان اسلام بود. بر اساس برداشت نوین از نقش ملی ترکیه، رهبران این کشور با ترسیم یک

تصویر مثبت از ترکیه به‌عنوان مدل موفق که پیوند مسالمت‌آمیزی بین اسلام و دموکراسی و لیبرالیسم ایجاد کرده، مشکلات خود را با همسایگان به صفر رسانده است و به دنبال نقش‌آفرینی سازنده در مناقشات منطقه‌ای به‌ویژه بین اعراب و اسرائیل و ایران و غرب بود، با حفظ سطحی از استقلال عمل به‌سوی بر عهده‌گرفتن نقش «میانجی‌گر»، «پل بین تمدن‌ها»، «همسایه خوب» و «دولت تجاری» متمایل شدند.

چنین تعریفی از نقش ترکیه نه‌تنها مورد اقبال جهان غرب و جهان اسلام بود بلکه جایگاهی راهبردی برای ترکیه در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا تعریف می‌کرد. بخشی از این کنشگری منطقه‌ای ترکیه متأسی از نقشی بود که آمریکا حتی به‌رغم عدم همراهی آنکارا در حمله به عراق، در راهبردهای خاورمیانه‌ای خود بعد از ۲۰۰۳ برای ترکیه تعریف کرده بود. در «استراتژی خاورمیانه بزرگ»^۱ دولت بوش، ترکیه به‌عنوان یک دموکراسی اسلامی، اقتصاد نولیبرالیستی، عضو ناتو، متحد سنتی آمریکا و حامل ارزش‌های غربی در خاورمیانه، می‌توانست آلترناتیو مناسبی در مقابل رشد جنبش‌های تکفیری در منطقه و نفوذ جبهه مقاومت در رهبری ایران باشد و به‌همراه رژیم صهیونیستی منافع راهبردی آمریکا را تأمین کند (Yesilyurt and Akdevelioglu, 2009: 384). رهبران ترکیه نیز از استراتژی خاورمیانه بزرگ دولت بوش حمایت می‌کردند چون چنین برداشتی میان آنها شکل گرفته بود که ترسیم یک نظم آمریکایی مبتنی بر لیبرال دموکراسی در خاورمیانه نه‌تنها قدرت مانور و نفوذ منطقه‌ای ترکیه را گسترش می‌دهد بلکه بر وزن راهبردی این کشور برای عضویت در اتحادیه اروپایی نیز می‌افزاید.

با وجود این، به هر میزان که دولت عدالت و توسعه با به‌حاشیه‌راندن ارتش و سکولارها پایه‌های حزبی خود را در داخل مستحکم‌تر می‌کرد و از فرایند عضویت در اتحادیه اروپا و همچنین اجرایی‌شدن پروژه خاورمیانه‌ای آمریکا ناامیدتر می‌شد، به‌سمت اتخاذ یک راهبرد مستقل‌تر در سیاست خارجی حرکت می‌کرد. بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ و تضعیف کنشگری خاورمیانه‌ای آمریکا این برداشت را میان رهبران ترکیه ایجاد کرد که ایالات متحده دیگر از توان کافی برای دیکته‌کردن ابتکارات منطقه‌ای خود ندارد. از این‌رو، رهبران ترکیه جایگاه و نقش

۱. The Greater Middle Eastern Strategy

راهبردی خود را بیش از خواسته‌های آمریکا تعریف کردند و با اتخاذ یک رویکرد ماجراجویانه و نسبتاً مستقل به تدریج از ابتکارات خاورمیانه‌ای غرب فاصله گرفتند. این روند به‌ویژه بعد از تنش در روابط ترکیه و رژیم صهیونیستی بر سر نوار غزه (۲۰۰۸) در جریان درگیری لفظی اردوغان با شیمون پرز در داووس و حادثه کشتی مأوی مرمره (۲۰۰۹) و همچنین اتخاذ رویکردهای تقابلی‌گرایانه از جوامع غربی در حمایت از برنامه هسته‌ای ایران (اعلامیه تهران، ۲۰۱۰) تشدید شد (گل‌محمدی، ۱۳۹۸: ۲۷۲). برداشت نوین از نقش ملی ترکیه به‌عنوان یک «کشور مرکزی»^۱ و «کشور مستقل فعال»^۲ در خاورمیانه (Davutoglu, 2011) طبیعتاً حساسیت‌های متحدان غربی به‌ویژه آمریکا را بر می‌انگیزد که برای دهه‌ها در راستای ابتکارات راهبردی آنها کنشگری می‌کرد.

تحولات انقلابی در خاورمیانه عربی (۲۰۱۱) که داود اوغلو از آن به‌عنوان سومین زلزله ژئوپلیتیکی منطقه بعد از فروپاشی نظام دوقطبی و حمله آمریکا به عراق یاد می‌کند، تأثیر درخور ملاحظه‌ای در تغییر برداشت نخبگان اسلام‌گرای ترکیه از نقش ملی این کشور در خاورمیانه داشته است. رویدادی که موجب چرخش محوری در سیاست خارجی ترکیه شد. از این دوره به بعد، سیاست خارجی ترکیه به‌طور جدی‌تری به سمت منطقه‌گرایی و به‌عبارتی خاورمیانه‌ای‌شدن^۳ حرکت کرده است. رهبران ترکیه با اتخاذ رویکردهای چندجانبه و نسبتاً مستقل از متحدین غربی، منطقه‌گرایی را در کانون توجه سیاست خارجی خود قرار داده‌اند (Altunisik and Martin, 2011; Danforth, 2014). با وجود استمرار نسبی نگاه غرب‌گرایانه، وجه غالب رویکردهای عملیاتی سیاست خارجی این کشور را نگاه به مناطق پیرامونی و درگیر شدن هرچه بیشتر در معادلات منطقه (عمدتاً خاورمیانه) تشکیل داده است.

با خاورمیانه‌ای‌شدن سیاست خارجی ترکیه، تلاش برای شکل‌دهی به نظم در حال ظهور خاورمیانه و هدایت تحولات جهان عرب در راستای منافع راهبردی آنکارا به اولویت اصلی کنشگری منطقه‌ای ترکیه تبدیل شد. احمد داود اوغلو در بحبوحه انقلاب‌های عربی بر این باور

۱. Central/pivotal country

۲. Active independent country

۳. Middle Easternization

بود که «ترکیه مسیر تغییرات در خاورمیانه را هدایت خواهد کرد، نه صرفاً به‌عنوان دوست، بلکه به‌عنوان کشوری که منادی ایده‌های تغییر و نظم نوین منطقه‌ای است» (گل محمدی و همکاران، ۱۳۹۵: ۸۵). تحت استراتژی بزرگ ترکیه که در قالب دکترین «عمق راهبردی»^۱ داود اغلو تئوریزه شده بود، آنکارا در راستای تبدیل شدن به رهبری خاورمیانه عربی و ترسیم نظم هویتی در حال ظهور منطقه بر اساس بازسازی میراث ژئوپلیتیکی امپراتوری عثمانی گام برداشت. تغییر در نقش خاورمیانه‌ای ترکیه همچنین نیازمند استقلال استراتژیک آنها از متحدان غربی و بهره‌برداری از ظرفیت‌های قدرت سخت به‌جای بنیان‌های قدرت نرم این کشور بود که در سال‌های گذشته چهره مسالمت‌آمیزی از این کشور نزد افکار عمومی منطقه برجای گذاشته بود.

تغییر در نقش خاورمیانه‌ای ترکیه همچنین منبع داخلی داشت؛ از نگاه انقلابی رهبران ترکیه، بهار عربی همچنین یک بهار ترکی بود. به این معنا که فرصت تاریخی شکل گرفته است تا با برون‌سازی^۲ رقابت هویت‌های ملی به عرصه سیاست خارجی، بتوانند انقلابی در ساختار لائیک سیاست و حکومت کمالیستی ایجاد کنند و نظام فکری و سیاسی اردوغانیسم را در ترکیه مستقر سازند (Hintz, 2015). از نگاه داخلی، خاورمیانه‌ای شدن سیاست خارجی ترکیه در خدمت پروژه‌های سیاست داخلی حزب حاکم به‌منظور تقویت مواضع نیروهای اسلام‌گرا و تضعیف کنشگری نیروهای اپوزیسیون و سکولارها بود که اردوغان از آن به‌عنوان پروژه «جمهوریت دوم»^۳ در ترکیه یاد می‌کند (گل محمدی و دیگران، ۱۳۹۵).

در غیاب سازوکارهای نظارتی و موازنه‌گر داخلی و خارجی، فرایند سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی در ترکیه به تدریج به سمت شخصی شدن حرکت کرد که در آن عاملیت رئیس‌جمهور اردوغان و برداشت او از نقش راهبردی ترکیه برجسته است. چنین افسانه‌ای در ذهن اردوغان نقش بسته بود که: «بعد از امپراتوری عثمانی این منطقه روی ثبات و صلح را به خود ندیده است؛ این بازی امپریالیست‌ها در منطقه است. اردوغان اذعان می‌کرد زمانی که با دوستان و کارگزاران عرب و محلی صحبت می‌کنم از غرور عثمانی و ثبات آن روزها

۱. Stratejik Derinlik

۲. Externalizing

۳. ikinci Cumhuriyet

سخن می‌گویند و در صورت ظهور ترکیه بزرگ از آن تبعیت خواهند کرد. ترکیه حتی می‌تواند به کارگزار اصلی جهان عرب علیه بازی‌های شوم غرب تبدیل شود (گل‌محمدی، ۱۳۹۸: ۲۹۶). چنین برداشتی از تحولات خاورمیانه موجب شد که ترکیه نقش خود را به‌عنوان «رهبر جهان اسلام»، «حامی سرکوب‌شدگان»^۱، «کنشگر مستقل نظم‌ساز»^۲ و «کشور مدل»^۳ در خاورمیانه بازتعریف کند (Ozdamar and et al, 2014: 103). وقتی از داود اغلو در باره چرایی تغییر نقش آفرینی خاورمیانه‌ای ترکیه قبل و بعد از انقلاب‌های عربی پرسیده شد، چنین اظهار داشت که نقش ملی ترکیه در حال شدن^۴ است، هویت ملی و منافع ملی جدید نیازمند جغرافیای جدید است (Davutoglu, December 17, 2012).

با گسترش نفوذ منطقه‌ای نیروهای اخوان‌المسلمین در دو سال اول (۲۰۱۱-۲۰۱۳) نقش و راهبردی که ترکیه برای خود در خاورمیانه تعریف کرده بود به‌نحوی موفقیت‌آمیز ارزیابی می‌شد. مجموعه رویدادهای بعد از ۲۰۱۳، به دوره بحران در سیاست داخلی و بن‌بست‌های راهبردی در عرصه خارجی برای ترکیه تبدیل شد؛ کودتا علیه دولت مرسی در مصر، ناکامی النهضه در انتخابات ۲۰۱۴ تونس، عدم توفیق در معادلات سیاسی لیبی، ورود روسیه و ایران به بحران سوریه و متعاقب آن عقب‌نشینی نیروهای شبه نظامی متحد ترکیه و در سطح داخلی؛ گسترش اعتراضات داخلی موسوم به پارک گزی (۲۰۱۳) علیه اقتدارگرایی و فساد اقتصادی دولت اردوغان، بحران پناهجویان سوری و همچنین شکاف میان اسلام‌گرایان بر سر قدرت به‌همراه امنیتی‌شدن مسئله کردی با پایان آتش بس با پ.ک.ک که تحت تأثیر تحولات کردی شمال سوریه بود، نشان از این واقعیت داشت که رهبران ترکیه محاسبات و برداشت درستی از قابلیت‌های راهبردی خود و رقبای منطقه‌ای در تعریف از نقش جدید خاورمیانه‌ای ترکیه نداشتند. این رویدادها در حالی موازنه منطقه‌ای را علیه آنکارا تغییر داد که هیچ حمایت معناداری از سوی متحدان غربی این کشور به‌ویژه ناتو و آمریکا صورت نگرفت.

۱. Protector of the oppressed

۲. An Independent Order-instituting Actor

۳. Model/example country

۴. Becoming

نتایج هزینه‌ساز این تحولات نشان داد که شکاف عمیقی بین اهداف و ابزارهای ترکیه در ایفای نقش قدرت مستقل نظم‌ساز در خاورمیانه وجود دارد. زیا اونیش (۲۰۱۷)، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه کوچ استانبول، در گفتگویی با نگارنده چنین ایده‌ای را مطرح کرد که ترکیه قبل از انقلاب‌های عربی در راستای تبدیل شدن به بلوک جهانی بریکس گام برمی‌داشت. ایده‌ای که تحت تأثیر نقش درخور توجه ترکیه در گروه جی ۲۰ تعبیه شده بود. از این رو، نقش ملی ترکیه به‌عنوان یک «قدرت اسلامی نوظهور غیرعربی» در حال مفهوم‌بندی بود؛ اما این نقش بعد از انقلاب‌های عربی به‌دلیل هویتی و امنیتی شدن فضای سیاست خارجی ترکیه به‌شدت تضعیف شد. با خاورمیانه‌ای شدن سیاست خارجی ترکیه و متعاقب آن دوری از رویکرد چندجانبه‌گرایانه و نگاه به شرق، آسیای شرقی و آمریکای لاتین، مانع از نضج گرفتن نقش ملی ترکیه به‌عنوان یک «قدرت بریکسی» شد. ایده بریکسی شدن ترکیه حتی طرفداران زیادی در بروکسل و واشنگتن پیدا کرده بود.

به هر حال، راهبردهای خاورمیانه‌ای ترکیه حتی بعد از کودتای نافرجام ۱۵ جولای ۲۰۱۶ تغییری در چشم‌انداز نقش‌آفرینی منطقه‌ای این کشور نشان نمی‌دهد؛ اهداف ثابت اما ابزارهای کنشگری تغییر کرده است. به عبارتی این رخداد تاریخی نمود یک تغییر یا گسست در نقش‌آفرینی خاورمیانه‌ای ترکیه نیست، بلکه تنظیم یا تعدیلی در سیاست خارجی در واکنش به محیط امنیتی بسیار ناپایدار منطقه، ترس از انزوای راهبردی و بحران‌های داخلی ترکیه بوده است. همچنان اردوغان بر این باور است که جهان وارد یک عصر پس‌آمریکایی شده است که در آن می‌تواند با نزدیک شدن به قطب‌های دیگر قدرت همچون چین، روسیه، و ایران استقلال استراتژیک خود را تأمین کند. در شرایط کنونی، رهبران ترکیه برخلاف خواست آمریکا در تداوم شراکت راهبردی به‌منظور اجرای پروژه‌های منطقه‌ای واشنگتن، به دنبال تثبیت موقعیت منطقه‌ای خود هستند تا فضای راهبردی برای شکل‌دهی به محیط ژئوپلیتیکی مناطق مجاور و پیشینه‌سازی نفوذ اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک و نظامی ترکیه را فراهم سازند.

د. روابط آمریکا و ترکیه در نظم پس‌آمریکایی

منظور از جهان پساآمریکایی چیست و چه مشخصه‌هایی دارد؟ منظور از دوران گذار ورود به عصر جدیدی است که در آن نظام بین‌الملل به تدریج از مختصات گذشته که ناظر بر تسلط روایت آمریکایی بر حکمرانی جهانی است فاصله گرفته و با دوره‌های پیشین تفاوت بنیادی در سه سطح نهادی، کنشگران و دستورکارهای بین‌المللی دارد. کلیدی‌ترین مشخصه جهان پساغربی یا به‌طور مشخص پساآمریکایی، ظهور روایت‌های رقیب از حکمرانی جهانی، چرخش هنجاری در دوران گذار که ناظر بر افول نظم بین‌المللی لیبرال است، روند جابه‌جایی قدرت و ثروت جهانی از غرب به شرق، مرکزیت‌زدایی از ژئوپلیتیک آتلانتیک محور و اهمیت‌یابی ژئوپلیتیک پاسیفیک-جنوب، افزایش فضای نقش‌آفرینی کنشگران نوظهور بین‌المللی به‌ویژه قدرت‌های منطقه‌ای و ظهور دستورکارهای جدید بین‌المللی که ناظر بر مسلط‌شدن جهان چندمرکزی یا به عبارتی جهان بدون قطب است (ظریف و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۷۲-۲۱۵).

بی‌ثباتی اخیر در روابط آمریکا و ترکیه از چالش‌های عمده گذار در نظام بین‌الملل از تک‌قطبی آمریکایی به یک جهان پساآمریکایی است. در فضای جنگ سرد، الزامات ساختاری نظام دوقطبی و وجود تهدید مشترک امنیتی به‌نام کمونیسم سطحی از پیوستگی در شراکت راهبردی آمریکا و ترکیه را حفظ می‌کرد. تصمیم دولت کندی به خارج کردن موشک‌های ژوپیتر از خاک ترکیه در آوریل ۱۹۶۳، هشدارهای تند رئیس‌جمهور جانسون به عصمت اینونو، نخست‌وزیر وقت ترکیه، در عدم مداخله و اشغال قبرس در سال ۱۹۶۴، اعمال تحریم‌های تسلیحاتی علیه ترکیه به دنبال اشغال قبرس از سوی این کشور در سال ۱۹۷۴ حمایت‌های نظامی آمریکا از یونان به منظور تقابل با اهداف راهبردی ترکیه در دریای اژه و همچنین کشمکش‌های دیپلماتیک بر سر شناسایی نسل‌کشی ارمنه (۱۹۱۵) از سوی واشنگتن، هیچ‌کدام مانع از تداوم شراکت راهبردی دو کشور در فضای جنگ سرد نشد. طبیعتاً محدودیت ساختاری نظام دوقطبی و بحران‌های بی‌پایان داخلی به‌ویژه مناقشه قدرت میان اسلام‌گرایان، سکولارها و مارکسیست‌ها مانع از تعریف نقشی بلندپروازانه برای ترکیه از سوی رهبران محافظه‌کار این کشور می‌شد.

با فروپاشی شوروی و ظهور یک نظم تک‌قطبی، روابط راهبردی دو کشور وارد مرحله جدیدی شد که در آن کنشگری بلامنازع منطقه‌ای ایالات متحده بسیار تعیین‌کننده است. ترکیه بعد از فروپاشی شوروی دچار بحران نقش‌آفرینی راهبردی برای غرب و به‌ویژه آمریکا شد.

از این رو، در دهه ۱۹۹۰، تلاش‌های دیپلماتیک و کنشگری فعال منطقه‌ای این کشور در مناطق مجاور به‌ویژه خاورمیانه و آسیای مرکزی در راستای برعهده‌گرفتن نقش راهبردی از سوی آمریکا پیگیری می‌شد. رهبران ترکیه معتقد بودند که در یک عصر آمریکایی منافع ملی آنها به بهترین نحو در دنباله‌روی^۱ از دستورکارها و ابتکارات منطقه‌ای آمریکا تأمین می‌شود (Aras, 2013). در چنین شرایطی، یک وضعیت نامتقارن در روابط آمریکا و ترکیه حاکم شده بود که آنکارا را ملزم به نقش‌آفرینی منطقه‌ای براساس منافع و راهبردهای ایالات متحده می‌کرد.

این وضعیت بعد از روی کار آمدن دولت عدالت و توسعه و رویکردهای نوین آن به سیاست خارجی در پیگیری راهبردهای چندجانبه‌گرایانه و چندوجهی متحول شد. فرایند اروپایی شدن^۲ و رویکردهای ژئواکونومیک سیاست خارجی دولت جدید و نیاز ترکیه به تسریع هم‌گرایی اقتصادی در فرایند جهانی شدن، ایجاب می‌کرد که ترکیه همچنان به روابط راهبردی و دنباله‌روی نسبی از سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا تداوم بخشد. بعد از بحران‌های مالی جهانی ۲۰۰۸ این برداشت نخبگان اسلام‌گرای ترکیه که نظام بین‌الملل در حال گذار به یک عصر پساآمریکایی است و خروج راهبردی دولت اواما از خاورمیانه واکنشی به این واقعیت است، تأثیر درخور ملاحظه‌ای در بازتعریف نقش خاورمیانه‌ای ترکیه داشت که به‌نحوی روابط دوجانبه را وارد مرحله جدیدی می‌کرد (Altunsik, 2013). در واقع، منطقه‌گرایی فعال ترکیه در خاورمیانه در چنین بستر نوینی پدیدار شد. از یک سو، روند افول هژمونی آمریکا، آزادی و استقلال عمل بی‌سابقه‌ای را برای منطقه‌گرایی و گسترش نفوذ ترکیه فراهم نمود و از طرف دیگر، بی‌ثباتی و عدم قطعیت‌های حاصل از کانون‌های بحران خاورمیانه در نبود حضور یک نظم هژمونیک، چالش‌های بی‌سابقه‌ای را برای منافع و امنیت ملی ترکیه به وجود آورد که تا پیش از این توسط نظم آمریکایی در خاورمیانه تأمین می‌شد.

تغییر در پویایی‌های راهبردی خاورمیانه رهبران ترکیه را مجاب به بازنگری در روابط خود نه تنها با آمریکا بلکه با سایر کشورهای منطقه می‌کرد. ترکیه در قامت شانزدهمین اقتصاد دنیا که در کمتر از یک دهه تولید ناخالص داخلی آن با افزایش سه برابری به یک تریلیون دلار نزدیک

۱. Bandwagoning

۲. Europeanization Process

شده بود و نفوذ فرهنگی و سیاسی آن به‌عنوان یک «مدل پیشرو» در منطقه به اوج رسیده بود، قطعاً از جایگاه و نقش خاورمیانه‌ای خود راضی به نظر نمی‌رسید. از این رو، با رویکردی تجدیدنظرطلبانه درخصوص نظم ژئوپلیتیکی منطقه، جایگاه قدرت‌های خاورمیانه‌ای به‌ویژه آمریکا را از طریق اتخاذ رویکردهای مستقل در معادلات منطقه به چالش کشید. تحولات بعد از انقلاب‌های عربی روابط دو کشور را به مسیری پیش برد که بسیاری از این دوره به‌عنوان وضعیت «بحران» در روابط آمریکا و ترکیه یاد می‌کنند که تداوم روابط راهبردی دو کشور را محدود و مشروط به محیط استراتژیک خاصی می‌کرد (Cook, 2018: 17). منابع بحران در روابط دو متحد سنتی تحت تأثیر چه متغیرها و رویدادهایی بوده است؟

منابع بحران در روابط دو کشور به‌ویژه بعد از انقلاب‌های عربی را می‌توان در دو سطح؛ اختلافات در روابط دوجانبه و اولویت‌های متعارض در راهبردهای منطقه‌ای و بین‌المللی طبقه‌بندی کرد. در سطح روابط دو جانبه، تحول در نگاه دولت اوپاما به دولت اردوغان بسیار تعیین‌کننده بود. زمانی که انقلاب‌های عربی در حال گسترش به سراسر خاورمیانه بود، اوپاما با تعریف از ترکیه به‌عنوان یک «مدل مطلوب» برای انقلابیون عربی، اردوغان را در زمره پنج رهبر مورد اعتماد جهان که روابط بسیار سازنده‌ای با او دارد، قرار داد. بعد از اعتراضات پارک گزی (۲۰۱۳) و افول شاخص‌های دموکراسی ترکیه، اوپاما با تشدید انتقادات حقوق بشری، اردوغان را یک شکست‌خورده و اقتدارگرا خطاب کرد (Goldberg, April 2016). اختلافات در روابط دو کشور با کودتای نافرجام ۲۰۱۶ ترکیه تشدید شد. ذهنیت توطئه‌ای در اذهان رهبران ترکیه شکل گرفته بود که سرویس‌های اطلاعاتی-امنیتی آمریکا پشت کودتاست و این برداشت تهدید میان آنها به وجود آمد که آمریکا «پروژه عبور از اردوغان» را کلید زده است. عدم استرداد فتح‌الله گولن، رهبر به اصطلاح کودتاچیان که در ایالت پنسیلوانیای آمریکا اقامت دارد، هرچه بیشتر بر چنین ذهنیتی دامن می‌زد.

با بازداشت‌های گسترده شهروندان آمریکایی و اروپایی از سوی ترکیه در دوره بعد از کودتا به‌ویژه پرونده کشیش برانسون اختلافات دو کشور به اوج خود رسید. در چنین وضعیتی روی کارآمدن دولت ترامپ ترک‌ها را به احیای روابط با آمریکا امیدوار کرد. هرچند دولت ترامپ بلافاصله بعد از ورود به کاخ سفید، از ترکیه به‌عنوان «متحد راهبردی» آمریکا نام برد، اما اختلافات

جاری در روابط دوجانبه که به نوعی مسائل مهم در سیاست داخلی دو کشور تلقی می شد، مانع از ترمیم روابط شد. پرونده آزادی کشیش برانسون و طرح دعوی حقوقی دست داشتن هالک بانک^۱ در دوزدن تحریم های ایران در دادگاه فدرالی نیویورک امیدها را بار دیگر بر باد داد. ترامپ به منظور عقب نشینی ترکیه در این پرونده ها، اقدام به تحریم های اقتصادی علیه این کشور کرد که موجب افت شدید ارزش لیر و تشدید فشارهای اقتصادی علیه آنکارا شد، به گونه ای که اردوغان از آن به عنوان وضعیت «جنگ اقتصادی»^۲ آمریکا علیه ترکیه یاد کرد (SETA, August 2018). با وجود این، نگاه متفاوت دولت ترامپ به مسائل سیاست داخلی ترکیه به ویژه اقتدارگرایی اردوغان، سطحی از ثبات در روابط دوجانبه را حفظ می کرد.

وقتی از ترامپ در خصوص مسائل حقوق بشری و افول دموکراسی ترکیه پرسیده شد، چنین اظهار داشت که: «زمانی که از آزادی مدنی صحبت می کنیم، کشور خودمان مشکلات زیادی دارد، و فکر می کنم مداخله در امور داخلی کشور دیگری که معلوم نیست چه عملکردی می توانیم داشته باشیم، معنایی ندارد» (The New York Times, July 21, 2016). در مقایسه با رویکرد حقوق بشری دولت اواما، نوع نگاه دولت ترامپ به دولت اردوغان که برخی از آن به عنوان «منطق روابط دو رهبر پوپولیست» یاد می کند (Hass, 2018)، اختلافات در روابط دوجانبه را که تحت تأثیر کم رنگ شدن مداخله آمریکا در امور داخلی ترکیه است، به طور چشمگیری کاهش داده است. با وجود این، فارغ از تفکرات متفاوت دولت اواما و ترامپ در خصوص ترکیه، اولویت های متعارض در خاورمیانه و تحولات بین المللی همواره نقش تعیین کننده ای در شکل دهی به روابط بی ثبات دو کشور داشته است.

تعارض در اولویت های راهبردی آمریکا و ترکیه به ویژه در خاورمیانه که ناظر بر منطقه گرایی فعال آنکارا و رویکردهای مستقل آن به مهم ترین دستورکارهای بین المللی است، از اهمیت بسزایی در تعارضات منافع ملی دو کشور برخوردار است. در این میان، اختلافات راهبردی در بحران سوریه، مسئله کردی منطقه، گسترش روابط راهبردی ترکیه با قدرت های شرقی به ویژه روسیه و چین، کنشگری متعارض آنکارا در پرونده هسته ای و تحریم های ایران بعد از خروج

۱. Halk Bank

۲. Ekonomi Savaşı (Economic War)

ترامپ از برجام و همچنین سیاست‌های تقابل‌گرایانه ترکیه در موضوع مناقشه اسرائیل و فلسطین و به‌ویژه عدم همراهی آنکارا با طرح معامله قرن ترامپ و اختلافات در معادلات سیاسی پادشاهی‌های خلیج‌فارس و مصر از مهم‌ترین عوامل خاورمیانه‌ای هستند که مانع از عادی‌سازی روابط دو کشور شده است.

در ارزیابی تأثیرگذاری عوامل مذکور، می‌توان ادعا کرد که نقطه کانونی گسست در روابط آمریکا و ترکیه تعارض امنیتی در سوریه و به‌ویژه درخصوص مسئله کردی و تروریسم بوده است. کلیدی‌ترین موتور محرکه دیپلماسی و نظامی ترکیه در «خارج نزدیک» این کشور (عراق و سوریه) نگرانی‌های امنیتی است. اختلافات امنیتی دو کشور حول محور مسئله کردی و تروریسم در خاورمیانه زمانی به عامل تعیین‌کننده در تضعیف روابط راهبردی دو کشور تبدیل شد که ترک‌ها به این برداشت تهدید رسیدند که کردها به‌جای ترکیه جایگاه و نقش راهبردی در سیاست منطقه‌ای آمریکا پیدا کرده‌اند. رهبران ترکیه از این تصویر واهمه دارند که کردها به کنشگری کلیدی برای «سیاست موازنه از دور» ایالات متحده در منطقه تبدیل شوند. اساساً تاریخ مدرن جمهوری ترکیه نشان می‌دهد که دو پارانوای «اقلیت‌ها» و «مداخله قدرت‌های بزرگ» تأثیر درخور ملاحظه‌ای در شکل‌دهی به ترجیحات امنیتی و اولویت‌های راهبردی آنکارا داشته است؛ به تعبیر اردوغان: «ترکیه به‌منظور رفع دغدغه امنیت ملی ناشی از تحرکات سرزمینی کردها با هیچ قدرتی سرسازش و گفتگو نخواهد داشت» (Erdogan, May 2017).

در این میان، گسترش روابط ترکیه و روسیه چالش عمده‌ای برای آمریکا و سیاست خاورمیانه‌ای آن محسوب می‌شود. روابط آنکارا و مسکو به‌ویژه بعد از کودتای ۲۰۱۶ به سطحی از مناسبات راهبردی رسیده است که برخی پژوهشگران از «چرخش به شرق»^۱ در سیاست خارجی ترکیه بحث می‌کنند (Onis and Yilmaz, 2016: 74). منافع مشترک و متقابل اقتصادی، روابط شخصی پوتین و اردوغان و تفکرات همسو در زمینه نظم لیبرال غربی، روابط ترکیه و روسیه را به سمت وضعیت «شراکت راهبردی» سوق داده که در بحران سوریه به آزمون گذاشته شده است. به‌رغم اینکه نقطه عطف همکاری‌های راهبردی دو کشور در مذاکرات آستانه برای برون‌رفت از بحران است، اما روابط دو کشور فراتر از بحران سوریه و ناظر بر گسترش مناسبات

اقتصادی، نظامی و سیاسی دوجانبه به منظور نقش آفرینی در دستورکارهای مهم بین‌المللی و منطقه‌ای است. با وجود تهدیدات و هشدارهای متحدان غربی، استقرار سامانه‌های موشکی اس ۴۰۰ در خاک ترکیه نشان از مصمم بودن رهبران ترکیه برای استقلال استراتژیک از قدرت‌های غربی دارد.

در واقع، چرخش به شرق بخشی از برداشت ملی رهبران ترکیه از نقش و جایگاه راهبردی این کشور در یک نظام بین‌الملل چندقطبی است. اینکه ترکیه با نزدیکی به روسیه و چین و همراهی با ایران روابط خود را با یک ابرقدرت و متحدان سنتی به خطر می‌اندازد، نمود ظهور یک تفکر استراتژیک در موازنه‌گری بین روابط با غرب و شرق در باز-توزیع قدرت بین‌المللی است. طی سال‌های اخیر، روسیه با ۲۸ میلیارد دلار و چین با حدود ۲۰ میلیارد دلار حجم روابط اقتصادی، به ترتیب به اولین و سومین شریک تجاری ترکیه تبدیل شده‌اند (OECD, Turkey, 2019). از سوی دیگر، ترکیه مذاکرات فشرده‌ای را برای عضویت در اتحادیه اقتصادی اوراسیا و سازمان همکاری شانگهای^۲ پیگیری می‌کند. در سطح نظامی، ترکیه علاوه بر خرید سامانه اس ۴۰۰ و تصمیم به خرید جنگنده سوخو ۳۵، در حال سرمایه‌گذاری در تولید مشترک سامانه روسی اس ۵۰۰ است. به هر میزان که ترکیه به قطب‌ها و نهادهای قدرت شرق نزدیک‌تر می‌شود، پیوندهای راهبردی ترکیه با ناتو و قدرت‌های غربی به تدریج سست می‌شود.

اتاق فکر اردوغان بر این باور است که نزدیکی راهبردی ترکیه به قدرت‌های شرقی از یک سو سطح چانه‌زنی و ابزارهای آنکارا در تغییر نگاه از بالا به پایین بروکسل و واشنگتن به ترکیه را تقویت می‌کند و از طرف دیگر، محیط کنشگری منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور را گسترش می‌دهد (Oguzlu, 2018: 10). بخشی از بازی ژئوپلیتیکی روسیه در خاورمیانه نیز، فضا سازی برای نقش آفرینی فعال ترکیه در معادلات منطقه‌ای به منظور توسعه پیوندهای راهبردی با این کشور در راستای رخنه در مکانیزم‌های امنیتی ناتو و گسست در اتحاد فرآتلانتیکی است.

نتیجه گیری

1. Eurasian Economic Union
2. Shanghai Cooperation Organization

خاورمیانه در دهه اخیر به پاشنه آشیل اتحاد فرآتلانتیکی تبدیل شده است. تحول در موازنه قدرت بین‌المللی موجب تغییر نقش خاورمیانه‌ای آمریکا و تضعیف کنشگری راهبردی آن در شکل‌دهی به نظم ژئوپلیتیکی منطقه شده است. این تغییر با ایجاد خلأ قدرت و نفوذ در منطقه، قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به نقش‌آفرینی فعال برای پیشینه‌سازی نفوذ در خاورمیانه ترغیب کرده است. در حالی که در یک ساختار بین‌المللی تک‌قطبی، هژمونی منطقه‌ای آمریکا به نقش‌ها و انتخاب‌های راهبردی متحدان و مخالفان خاورمیانه‌ای آن شکل می‌داد، در وضعیت فعلی که از آن به‌عنوان جهان پس‌اگرایی، پس‌آمریکایی یا چندقطبی یاد می‌شود، فضای کنشگری مستقل قدرت‌های منطقه‌ای گسترش پیدا کرده است. در چنین بستری، چالش اساسی صرفاً به تحول در روابط سنتی آمریکا و ترکیه یا انتخاب ترکیه بین غرب و شرق محدود نمی‌شود، بلکه نمودی از تحول بزرگ در روابط بین آمریکا و متحدان اروپایی (شامل ترکیه) است که با ورود به یک محیط بین‌المللی چندقطبی به دنبال بازنگری در روابط فرآتلانتیکی با آمریکا و بازتعریف نقش بین‌المللی خود هستند. اینکه رئیس‌جمهور اردوغان مدام تکرار می‌کند «دنیا از پنج قدرت بزرگ‌تر است»^۱ و از ظهور «ترکیه جدید»^۲ سخن می‌گوید در واقع ناظر بر برداشت نوینی است که رهبران ترکیه از نظام بین‌الملل و جایگاه خود در یک جهان چندقطبی به‌ویژه خاورمیانه تصویرپردازی می‌کنند.

این مقاله تلاش کرد تا ارتباط معناداری بین تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل و تغییر در روابط یک قدرت هژمون در حال افول با یک قدرت منطقه‌ای در حال ظهور در خاورمیانه برقرار کند. مقاله این ایده اصلی را به آزمون گذاشت که تحول در مناسبات قدرت بین‌المللی و خیزش قدرت‌های شرقی موجب تغییر در برداشت رهبران ایالات متحده از نقش خاورمیانه‌ای آمریکا و کاهش تعهدات راهبردی آن در شکل‌دهی به نظم ژئوپلیتیکی این منطقه شده است؛ تغییر در نقش خاورمیانه‌ای آمریکا موجب تغییر در برداشت آنکارا از نقش خاورمیانه‌ای ترکیه و پیگیری راهبردهای مستقل از متحدان غربی برای بازتعریف جایگاه خود به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای شده است. در چنین وضعیتی اولویت‌های راهبردی متفاوت و نقش‌آفرینی متعارض دو کشور

۱. Dünya beşten büyüktür- the World is Bigger than Five

۲. Yeni Türkiye- New Turkey

در شکل‌دهی به نظم ژئوپلیتیکی خاورمیانه، منطق بی‌ثباتی و بحران در روابط معاصر آمریکا و ترکیه را تبیین می‌کند.

در واقع، گذار از یک نظم آمریکایی به یک نظام بین‌الملل چندقطبی، ترکیه را به پیگیری راهبردهای چندجانبه‌گرایانه و مستقل از قدرت‌های غربی در سیاست خارجی ترغیب کرده است. اساساً استراتژی بزرگ آمریکا در خاورمیانه جلوگیری از ظهور هرگونه قدرت هژمون در منطقه است. خواست رهبران ترکیه برای استقلال استراتژیک و منطقه‌گرایی فعال آنها که به‌نوعی منافع متحدان غربی به‌ویژه در خاورمیانه را به چالش می‌کشد، واقعیتی است که غرب و به‌ویژه آمریکا هنوز خود را با آن تطبیق نداده‌اند. براساس قوانین روابط بین‌الملل، جایگاه هر کشوری در نظام بین‌الملل تابعی از قدرت آن است. ترکیه به‌عنوان برترین قدرت اقتصادی و نظامی خاورمیانه با آمال‌های بین‌المللی، از جایگاه موجود خود راضی نیست. بر این اساس، در دهه گذشته ترک‌ها با بازتعریف نقش منطقه‌ای و جایگاه بین‌المللی خود به‌دنبال به‌چالش کشیدن وضع موجود هستند تا سهمی از بازتوزیع قدرت بین‌المللی داشته باشند. چنین مطالبه‌ای در حالی پدیدار شده است که نفوذ ساختاری (مادی-گفتمانی) قدرت‌های غربی در حال فرسایش و نفوذ قدرت‌های غیرغربی در حال خیزش است.

با وجود اینکه ترکیه هنوز عضو ناتو است و چشم‌اندازی از عضویت در اتحادیه اروپا دارد، در سال‌های اخیر تمایل فزاینده‌ای در نزدیکی به روسیه و چین و نقش‌آفرینی مستقل در خاورمیانه پیدا کرده است. این چرخش را چه «خاورمیانه‌ای شدن» بنامیم و چه «اوراسیاگرایی» یا «استقلال استراتژیک»، واقعیت این است که ترکیه دیگر به محیط بین‌المللی و نقش ملی خود از دریچه دیدگاه‌های غرب‌گرایانه نگاه نمی‌کند. با چندجانبه‌گرایی و گسترش روابط راهبردی با قدرت‌ها و نهادهای غیرغربی، آنکارا به‌دنبال ابزارسازی برای موازنه نرم علیه قدرت‌های غربی است تا هرچه بیشتر بتواند استقلال راهبردی خود را در راستای تثبیت موقعیت ترکیه به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای تأمین کند. عضویت در «بانک سرمایه‌گذاری و زیرساخت آسیا»^۱، تمایل به حضور فعال در پروژه چینی «یک کمربند یک جاده»^۲، خرید سامانه روسی اس ۴۰۰، حمایت از

۱. Asian Infrastructure and Investment Bank

۲. One Belt One Road initiative

برنامه هسته‌ای ایران و ایجاد پایگاه نظامی در قطر، عراق و سومالی، در راستای برداشت جدیدی است که رهبران آنکارا از نقش ترکیه در یک جهان چندقطبی دارند که به نحوی کنشگری آنها را در مقابل اولویت‌های راهبردی متحدان غربی و به‌ویژه آمریکا قرار می‌دهد. در آینده قابل پیش‌بینی، روابط آمریکا و ترکیه تحت تأثیر محیط ناپایدار ژئوپلیتیک خاورمیانه و همچنین شکاف در اتحاد فراتلانتیکی در عصر گذار هژمونیک، همچنان بی‌ثبات و تا سطحی بحرانی خواهد بود.

منابع

- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۵). نظام بین‌الملل و ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال دوازدهم، سال اول، زمستان ۱۳۹۵.
- ظریف، محمدجواد، سیدمحمدکاظم سجادیپور، عبدالله مولایی (۱۳۹۵). *دوران گذار روابط بین‌الملل در جهان پساعربی*، مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی وزارت خارجه، چاپ نخست.
- گل‌محمدی، ولی، سیدمحمدکاظم سجادیپور و مسعود موسوی شفقانی (۱۳۹۵). اردوغانیسم و فهم سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال نوزدهم، شماره سوم، شماره ۷۳، پاییز ۱۳۹۵.
- گل‌محمدی، ولی (۱۳۹۷). نقش ترکیه در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا؛ احاله مسئولیت یا مدیریت روابط؟ *ماهنامه امنیت بین‌الملل*، موسسه ابرار معاصر تهران. شماره ۳.
- گل‌محمدی، ولی (۱۳۹۸). ادراک رهبران و سیاست خارجی ترکیه، انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی.
- موسوی شفقانی، مسعود، قاسم منفرد (۱۳۹۸). نئوجکسونیسم؛ الگوی سیاست خارجی آمریکا در دوران دونالد ترامپ، *فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک*، دوره ۱۵، شماره ۵۳.
- ویور، الی و بری یوزان (۱۳۸۸). *مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل*، ترجمه رحمن فهردمانپور، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Acharya, Amitav (2007). The Emerging Regional Architecture of World Politics, *World Politics*, Vol. 59, No. 4.
- Alexander Wendt (1999). *Social Theory of International Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Altunisik, Meliha and Lenore G. Martin (2011). Making Sense of Turkish Foreign Policy in the Middle East under AKP, *Turkish Studies*.
- Altunışık, Meliha Benli (2013). the Middle East in Turkey–USA Relations: Managing the Alliance, *Journal of Balkan and Near Eastern Studies*, Vol. 15, No. 2.
- Aras, Bülent (2013). Davutoğlu era in Turkish foreign policy revisited, *Journal of Balkan and Near Eastern Studies*, Vol.16, No.4.
- Aybet, Gulnur (2018). Turkish-US Relations: Waking up to the Grave Reality of Unrealistic Expectations, *Daily Sabah*.

- Barnett, Michael and Emmanuel Adler (1998). *Security Communities* Cambridge: Cambridge University Press.
- Barry Buzan and Ole Waever (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Cook, Steven (2018). Neither Friend nor Foe the Future of U.S.-Turkey Relations, *Council on Foreign Relations* Special Report, No. 82.
- Cooper, Andrew F. Bessma Momani, and Asif B. Farooq (2014). The United States and Bahrain: Interpreting the Differentiated U.S. Responses to the Arab Spring, *Digest of Middle East Studies*, Vol. 23, No. 2.
- Darwich, May (2018). Great and Regional Powers in the Middle East: The Evolution of Role Conceptions, *The Project on Middle East Political Science (POMEPS)*, No. 34.
- Davutoğlu, Ahmet (2012). Türkiye Merkez Ülke Olmalı Turkey Should be a Pivotal/Central Country, *Radikal*.
- Davutoğlu, Ahmet (2013). The Three Major Earthquakes in the International System and Turkey, *The International Spectator*, Vol. 48, No. 2.
- Erdoğan, Recep Tayyip (2012). Erdoğan, AB dönem Başkanı Danimarka'nın Ankara Büyükelçisi Hoppe'yi kabul etti, AKP Official Web-site.
- Erdoğan'ın 3. balkon konuşmasının tam metni: 74 milyonun hükümeti olacağız, *T24*, June 12, 2011.
- Goldberg, Jeffrey (2016). The Obama Doctrine, *The Atlantic*.
- Haass, Richard N (2018). The West Must Face Reality in Turkey, *Project Syndicate*.
- Hintz, Lisel (2015). Take it Outside! National Identity Contestation in the Foreign Policy, *European Journal of International Relations*, Vol. 7, No.6.
- Holsti, Kal (1970). National Role Conceptions in the Studies of Foreign Policy, *International Studies Quarterly*, Vol.14, No.3.
- Katzenstein, Peter J. (2005) *A World of Regions: Asia and Europe in the American Imperium*, 1 edition Ithaca, N.Y: Cornell University Press, 2005.
- Kirisci, Kemal (2012). Turkey's Engagement with its Neighborhood: A "Synthetic" and Multidimensional, Turkey's Foreign Policy Transformation, *Turkish Studies*. No. 13.
- Nicholas Danforth (2014). Multi-Purpose Empire: Ottoman History in Republican Turkey, *Middle Eastern Studies*, Vol. 50, No. 4.
- Oğuzlu, H. Tarık (2018). Turkish Foreign Policy in a Changing World Order, *AllAzimuth*, Vol. 9, No. 1.
- Onis, Ziya (2014). Turkey and the Arab Revolutions: Boundaries of Regional Power Influence in a Turbulent Middle East, *Mediterranean Politics*, N.14:2. pp.47-65.
- Oniş, Ziya and Şuhnaz Yılmaz (2016). Turkey and Russia in a Shifting Global Order: Cooperation, conflict and asymmetric interdependence in a turbulent region, *Third World Quarterly*, Vol. 37, No. 1.
- Özdamar, Özgür, B. Toygar Halistoprak and İ. Erkam Sula (2014). From Good Neighbor to Model: Turkey Changing Roles in the Middle East in the Aftermath of the Arab Spring, *Uluslararası İlişkiler*, Vol. 11, No. 42.
- President Recep Tayyip Erdoğan at the Justice and Development Party Symposium hosted by the Foundation for Political, *Economic, and Social Research (SETA)*.
- Singh, Michael and James Jeffrey (2018). The U.S. Alliance With Turkey Is Worth Preserving, *Foreign Policy*.

- Smith, Steve, Amelia Hafield, and Tim Dunne (2012). *Foreign Policy Theories; Actors; Cases*. Oxford University Press.
- The New York Times, Transcript: Donald Trump on NATO, Turkey's Coup Attempt and the World, *The New York Times*.
- Valbjørn, Morten (2018). Global/Regional IR and changes in global/regional structures of Middle East international relations, *The Project on Middle East Political Science (POMEPS)*, No.34.